

مصاحبه خبرنگار مجله زنان

بحث برابری دیه زن و مرد

بسمه تعالی

آقای صانعی، چه عاملی باعث شد بحث برابری دیه زن و مرد را مطرح کنید؟

در مذهب شیعه، باب اجتهاد باز است و به دلیل همین پویایی، به فرموده امام امت، به عنوان یک فرهنگ غنی اسلامی تلقی می شود. انسانها به دنبال این هستند که بدانند اسلام در باره حقوق آنها چه نظری دارد.

روزی فقهای شیعه ما مسائل محدودی را مطرح می کردند و وقتی از آنها سؤال می شد متن روایت امام معصوم (علیه السلام) را بیان می کردند. آن زمان فروع فراوانی مورد ابتلا نبود. اما ائمه پیش بینی کرده اند که به هر حال بشریت به طرف پیشرفت می رود و لذا خود ائمه طبق روایات و شواهد راه باز بودن اجتهاد را پدید آورده اند و قواعد و ضوابطی را نشان داده اند که بر اساس آنها حوزه های علمیه شیعه و فقه بتوانند پاسخگوی مسائل روز باشند.

در نتیجه، این سؤال شما باز می گردد به سؤال در باره بیش از ده هزار مسئله و فروعی که در تاریخ فقه شیعه، روزی نبوده و روز بعد به وجود آمده است. به عبارت ساده تر، شما می بینید امام امت در سال ۴۲ مسائل مستحدثه را مطرح می کند. یعنی مسئله سفر به کره ماه، مسئله وزن آب گر در کره ماه، مسئله نماز و روزه انسان مسافر در کره ماه، مسئله بیمه، فروش چک و سفته و سایر مسائلی که امروزه مورد ابتلاست و دیروز نبوده است.

پس پاسخ سؤال این است که این وضع طبیعی حوزه های علمیه و فقه و فقاقت است که مسائل باید دنبال و بررسی شود. فقط مسئله برابری دیه زن و مرد مطرح نیست، بنده دهها مسئله دیگر را هم در سالیان متمادی بررسی کردم. حدود بیش از سی سال و اندی قبل بنده در مورد قضاوت زن در بحث درس خارج فقه در صحن مطهر حضرت معصومه (سلام الله علیها) نظریه دادم. آن زمان من اعلام کردم که زن هم می تواند قاضی شود تا امروز که می گویم زن همه کار را می تواند برای خودش انتخاب کند و منع شرعی ندارد.

در برخی از مواردی که شما مطرح کردید، فقه شیعه سکوت کرده است، اما در مورد برابری دیه زن و مرد روایات معتبری وجود دارد که بر نابرابری دیه تأکید می کند. نظراتان درباره این روایات چیست؟

این فرمایش شما برمی گردد به اینکه هر کجا عده ای از فقها طبق روایتی فتوا بدهند و یا همه فقها طبق روایاتی فتوا داده اند، دیگران حق اظهار نظر نداشته باشند. این امر به انسداد باب اجتهاد باز می گردد. درست است که روایات بوده و فقها هم فتوا داده اند، اما باب اجتهاد باز است و فقیه دیگری می تواند بیاید و بررسی کند و با همان روشهای فقهی و با استفاده از همان متدهای فقهی دیگران مطالب دیگری را بگوید.

من در مورد حضرت امام مثالی بزنم. در مورد منابع زیرزمینی، همه فقها بحث کرده اند و فتوا داده اند که منابع زیرزمینی متعلق به مالک زمین است. فردی زمینی دارد و در آن زمین منبع نفت یا فولاد یا مس وجود دارد. امام فرمودند منابع زیرزمینی متعلق به دولت و بیت المال مسلمین و حکومت است نه شخص. این حرف حضرت امام در حالی بود که سایر فقها مفصلاً در این مورد بحث کرده بودند.

مسائل فراوانی در فقه وجود دارد که کسانی فرمودند ولی دیگران خلاف آن را طرح کردند حتی اگر در روایات هم آمده باشد. منتها بحث باید با روش فقهی انجام شود.

شما چگونه آن فتاوا و روایات را جواب دادید؟

این بحث از حوصله یک گفتگو و بحث غیر کارشناسی خارج است. باید در حوزه های علمیه و مجامع علمی کارشناسی شود. من در این مجامع علمی کارشناسی کرده ام و ان شاء الله به زودی کتاب القصاص که همان درسهای خارج بنده در مدرسه فیضیه می باشد منتشر خواهد شد و برای خودم عذر دارم. کسی هم که مقلد بنده باشد برای او هم عذر است و دلیل، و ممکن است دیگران هم نپسندند.

ما در واقع دو نوع دیه داریم: «دیه حقوقی» و «دیه جزایی». دیه جزایی مواردی است که مجازات قصاص است و باید دیه بدهند، بحث دیه جزایی را کنار می گذاریم، بحث دیه حقوقی، مواردی است که در یک تصادف، در یک حادثه، مردی زنی را می کشد یا زنی، زنی را می کشد، در اینجا بنده به بحث مقدس اردبیلی اشاره کردم که می فرماید: «ما اِطْلَعْتُ عَلَيْهِ مِنْ نَصِّ» (مجمع الفائده و البرهان ج ۱۹، ص ۳۱۳) (من یک روایت هم در این مورد پیدا نکرده ام) آنکه شما می فرمایید، روایاتی دارد، در باب قصاص است نه در باب دیه حقوقی. در باب دیه حقوقی نیز یک روایت وجود ندارد که بگوید دیه زن نصف دیه مرد است، منتها فقها از آن روایات قصاص به سراغ دیه حقوقی هم آمده اند.

پس به قول مقدس اردبیلی ما یک روایت هم در این باره نداریم بلکه فقها از روایات قصاص به اینجا هم تعدی کرده اند، و این امر اجتهاد فقها بوده است، شما نگاه کنید در کتاب وسائل الشیعه (ج ۱۹، ص ۱۵۱) که از کتب ثلاثه جوامع حدیثی همانند بحار الانوار و وافی است در بابی که عنوانش همان است که دیه زن نصف دیه مرد است همه روایاتی که جمع نموده چهار حدیث است که دو حدیث آن یعنی نصف احادیث باب مربوط به عنوان باب نبوده و مربوط به قتل عمد و دیه جزایی است (حدیث ۴۰۲) و یک حدیث هم که حدیث (۱) می باشد به حکم اطلاق (نه ظهور لفظی) شامل دیه حقوقی هم می شود گرچه در ذیل، بحث از دیه جزایی است مضافاً به اینکه مسئله اطلاق با قدر متیقن مقام مخاطب هم مطرح است، لیکن حدیث از جهت سند مورد مناقشه و اشکالهای سه گانه است که در جای خود که در قتل خطایی است بیان نموده ام (کتاب القصاص) و نمی توان به آن اعتماد نمود. باقی ماند تنها یک حدیث که صحیح است یعنی حدیث (۳)، لیکن آن هم دارای ذیلی است که برخلاف بقیه روایات است و معمول به نبوده و ذیل هم به شکلی است که به صدر و ابتدای حدیث ضرر می زند، بعلاوه که ظهور حدیث در خطای محض هم قابل خدشه است که در جای خود بیان شده است با این توضیح اجمالی در باره روایات که در کتاب وسائل آمده درمی یابیم که مقدس اردبیلی (قدس سره الشریف) از همجواری و مجاورت حرم امیرالمؤمنین (علیه السلام) و باب العلم در نجف اشرف چه برکتهایی که در عمرش نداشته و چه الطافی از طرف ابوالائمه علیهم السلام که به او نشده است.

لطفاً در مورد دیه جزایی و حقوقی توضیح بیشتری بدهید؟

معروف است بین فقها که اگر مردی زنی را بکشد و اولیای زن بخواهند مرد را قصاص کنند، باید نصف دیه او را بپردازند، به این می گویند دیه جزایی.

یا در مورد قطع عضو، دیه زن و مرد برابر است تا اینکه به یک سوم اعضا برسد، بعد از آن باز دیه نصف می شود که روایات این موضوع هم در دیه جزایی است. مورد دیگر، قصاص اعضاست که اگر بخواهند به خاطر قطع عضو زنی، مردی را در مقابلش قصاص عضو کنند باید مقداری از دیه را بپردازد.

پس ما یک دیه حقوقی داریم به معنای ضمان، جبران خسارت، اما مجازاتی از نظر کارش ندارد. فردی که در اثر تصادف فردی را به قتل رسانده، نمی توانیم آدم کش بدانیم. کشتن فی حد نفسه مجازات ندارد، زیرا عنصر معنوی جنایت نبوده و قصد نداشته است.

ما در قوانین جزایی تعزیرات را قرار داده ایم، اگر گواهینامه نداشته باشد، خلاف کرده باشد، مجازاتهایی دارد، اما چون قتل غیرعمد بوده، عنصر جنایی نداشته است و عنصر معنوی جرم را نداشته، پس جرم قتل محسوب نمی شود، دیه هم جزا نیست، بلکه خسارت است. در این مورد - دیه حقوقی - همان گونه که بیان شد، ما هیچ حدیث معتبری نداریم .

به این ترتیب فقها با استناد به چه منابعی نصف بودن دیه زن را مطرح کرده اند؟

آنها از روایات دیه جزایی آمده اند و به دیه حقوقی رسیده اند. حق هم داشتند که برداشت کنند. برداشتشان هم اجر دارد و هم عذر . اما معنا این نیست که ما هم از برداشت آنها تبعیت کنیم. بنده این برداشت را قبول نکردم ، کما اینکه مقدس اردبیلی هم اشاره کرده که من یک روایت هم در اینجا نیافتم. یعنی در دیه جبران خسارت یک روایت هم در این مورد وجود ندارد . بنده در سالهای گذشته که مطالعه می کردم از این حرف مقدس اردبیلی تعجب کردم . چطور وی در دیه حقوقی یک روایت نیافته و حال آنکه روایات زیادی هست. اما نظر من هم به روایت دیه جزایی بود سال بعد در حاشیه همان شرح ارشاد نوشتم که مقدس درست می گوید آن روایات مربوط به دیه جزایی است و این بحث مقدس در دیه حقوقی است و ایشان قبول ندارد که از آن روایات بتوانیم سراغ اینجا بیاییم و می گوید این دیه خودش روایت ندارد.

الآن نمی توانم اشاره کنم که دیه جزایی را بنده با چه خصوصیتی جواب دادم که در موردش خودش حجت نمی باشد چه رسد که از کشتن عمدی به غیر عمدی سرایت دهیم اما اجمال آن این است که بنده روایات دیه جزایی را مخالف قرآن می دانم و هر روایت مخالف قرآنی حجت نیست روایات ضابطه دارد. سخنانی که از پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - و از حضرت زهرا - سلام الله علیها - و از ائمه معصومین - صلوات الله علیهم اجمعین - نقل شده ، اگر مخالف قرآن یا اصول و ضوابط مسلم بود ، مخالف با عقل فطری و بدیهی بود ، معتبر نیست و ما باید علمش را به اهلش برگردانیم.

بنده روایاتی را که می گوید اگر مردی زنش را بکشد و اولیای زن بخواهند مرد را بکشند باید نصف دیه را به مرد بدهند تا بکشند، اما عکسش که اگر زنی، مردی را کشت زن را قصاص می کنیم و چیزی هم به او نمی دهیم، ظلم می دانم. برداشت من این است که این با آیاتی که می گوید « قوانین اسلام، قوانین عدل است، در قوانین اسلام ظلم وجود ندارد » مخالف است. این برداشتم از آیه شریفه « یا ایها الناس انا خلقناکم من ذکرٍ و أنثی و جعلناکم شعوباً و قبائل » (حجرات/۱۳) است که عالی ترین آیه در قرآن برای برابری حقوق انسانهاست من آن تبعیض را تفاوت عادلانه نمی دانم، بلکه ظلم می دانم.

برداشت من این است و در برداشت خود معذورم و آن تبعیض را ظلم می دانم و این نوع روایات هر چقدر که زیاد باشد، نمی تواند کارگشا باشد مثل بعضی جاها که گفته می شود بیش از صدها روایت داریم مثل روایات تحریف کتاب یا روایات زیادی که در مورد سهو النبی داریم که نشان می دهد پیامبر اشتباه می کرده اما در عین حال تقریباً تمام فقهای ما به استثنای یکی دو نفر از بزرگان این روایات را خلاف عقل و قرآن دانسته اند و آنها را رد کرده اند، جاهای دیگر هم این موارد را داشته ایم که لازم به توضیح نیست.

پس ضابطه این است که روایت خلاف قرآن، صدقاً و عدلاً معتبر نیست و بنده این روایات را با آیاتی که می فرماید قوانین اسلام عدل است ، و عدل اصل مسلم است که جزء اصول دین است نه جزء فروع دین، مطابقت کرده ام و دیده ام با آنها نمی خواند. به نظر بنده این عدل نیست، ظلم است. توده مردم و عرف هم این را ظلم می دانند. منتها ممکن است کسی بگوید این را که خدا گفته قبول می کنم لیکن بحث آنچه را خدا گفته باید از روایات درآورد. خوب آقای فقیهی به این مطلب توجه نکرده و نفرموده، معذور هم بوده است. دیروز اصلاً این اشکال پیش نمی آمده که شاید این امر ظلم باشد چون زنی کشته نمی شده، تصادفی رخ نمی داده، اما وقتی مطرح می شود بنده می بینم همه مردم این را ظلم می دانند.

حتماً آن متعددی هم که این حرف را زده می گوید: بله این طور است اما شاید ما نمی فهمیم و خدا می فهمد آنها هم معذور بودند. اما اینجا بحث دیگری هم پیش می آید و آن این است که ما آیا این عدل را که در اسلام سراغ داریم یا عقل را که در اسلام ما حاکم می دانیم، آیا باید احکام اسلام را اول ببینیم و بعد به سراغ عقل بیاییم و هرچه احکام اسلام است را ما قبول کنیم یا ما در مقام فهمیدن، باید اول ببینیم مطابق هست یا نه. اگر مخالف بود کنار می گذاریم و اگر مخالف نبود، قبول می کنیم. به عبارت دیگر روایات را باید با فهم خودمان با قرآن بسنجیم نه با یک احتمال، باید اسلام را با عدل سنجید این جور نباشد که ما اسلام را بر عدل دیکته کنیم، عدل زیر بنای فهم اسلام است. خلاصه تعبیر مربوط به بعد از اثبات است و مربوط به مقام ثبوت و جعل، نه مربوط به مقام اثبات و فهم از ادله که تعبد در آنجا مطرح نیست، بلکه زبان قوم و فهم عرف معتبر است « و ما ارسنا من رسول الا بلسان قومه ». (ابراهیم/۴)

پس در دیه جزایی روایات داریم، آن روایات با اینکه زیاد است و محدثین بزرگ هم نقل کرده اند، فقها هم دیروز بر طبق آن فتوا داده اند اما بنده آنها را مخالف قرآن می یابم. از نظر متد فقهی و روش فقهی نمی توانم به آنها عمل کنم. این شبهه اول، در میان شاید اشکالاتی شود که ما آن را جواب داده ایم.

مسئله دوم این است که در همان روایات روایت معارض هم وجود دارد. یعنی آنجا شما می فرمایید اگر مردی زنی را بکشد، اولیای زن می توانند مرد را بکشند و نصف دیه را بپردازند و اما اگر زنی مردی را کشت اولیای مرد می توانند زن قاتل را بکشند و هیچ به او ندهند. همانجا یک روایت وجود دارد که می توانند او را بکشند، لیکن باید از طرف زن قاتل نصف خون بها به اولیای مرد مقتول و کشته شده بدهند تا مقابله به مثل در قصاص مرد حاصل شود یعنی خود زن نصف مرد مقتول است و نصف دیگرش هم دیه ای است که از طرف زن به او داده می شود و این روایت ولو یک روایت است اما معارض با روایات دیگر است.

شیخ الطایفه وقتی به این روایت مقابل رسید فرموده: این خلاف النفس بالنفس است که بنده هم آن روایات را خلاف النفس بالنفس دیدم. پس هم خلاف عدل است و هم خلاف النفس بالنفس است.

قرآن می فرماید: النفس بالنفس، (مائده/۴۵) و شما می گوید اگر مردی زنی را بکشد و اولیای زن بخواهند مرد را بکشند باید نصف دیه را بدهند؟ این خلاف قرآن است اینها بحثهای فقهی است که من کاملاً در کتاب القصاص که شرح بر « تحریر الوسیله » است بحث کردم و ان شاء الله وقتی چاپ شد، آنجا خواهید دید.

بگذارید کمی ساده تر بحث را مطرح کنیم. حتی در بحث عدل وقتی مرد نان آور خانه است و زن نان آور خانه نیست ...

این مسئله نمی تواند عدل را درست کند، زیرا این مسئله فقط برای مردهای نان آور صادق است در صورتی که قانون زن و مرد را می شناسد و نان آور و غیر نان آور نمی شناسد. زن نان آور هم شامل این حرف شما می شود. اما قانون شامل دختر بچه و پسر بچه هم می شود حتی گفته اند وقتی علقه و جنین معلوم شد پسر است یا دختر آنجا هم دیه جنین دختر نصف دیه جنین پسر است. در حالی که آنجا بحث نان آوری مطرح نیست. مردی که نان آور نیست و بازنشسته شده پس شما باید او را مقید به کجا کنید؟ اگر عدل این باشد اولاً این همه موارد قانون را نمی گیرد و شامل بعضی موارد قانون می شود، ثانیاً شما باید بگویید اگر مرد نان آور را کشته، باید جنین و چنان شود در مقابل باید بگوید اگر زن نان آور را کشته جنین و چنان می شود.

ما در هیچ یک از روایات را نداریم که دیه زن نصف دیه مرد است، زیرا مرد نان آور است این را برای اولین بار شهید بزرگوار بهشتی در یکی از سخنرانیهایشان در قانون دیه بیان کردند. زیرا او مجبور بود جواب بدهد او گفت به دلیل اینکه مرد نان آور است این قانون را گذاشتیم، اما در هیچ یک از روایات این معنا نیامده. اما ما می گوییم برای ما عدل مهم است پس می گوییم مرد نان آور... زن نان آور... مرد اگر نان آور نیست، زن اگر نان آور نیست، پس باید این طور قانون بگذاریم در حالی که هیچ فقهی این طور حرف نزده است.

اما شاید در مورد بچه بتوان گفت ...

... شما می توانید بگوئید یا قانون اسلام . بحث اینجا دوتا است.

بحث ما عدالت ...

بنده عرض می کنم شما می گوئید عدالت است که بگوئیم مرد نان آور است و زن نان آور یا اسلام؟ پس این را باید مخصوص کنید.

من اصلاً به شما بگویم باب دیه را نمی شود با باب نان آوری هماهنگ کرد چون این دو بحث جداست چرا! اگر گفتید چرا؟

دیه، خون بهای انسان است. اگر یک انسانی نه دست دارد نه پا دارد نه چشم و نه گوش فقط روان انسانی دارد دیه او با آدمی که چشم دارد و خون دارد با هم یکی است. دیه اصلاً کاری به نان آوری ندارد، دیه بحث خون بهاست، بحث ارزش یک انسان است، البته آن را به ارزش مادی تشبیه کرده اند. این خون بها و ارزش، کاری به نان آوری ندارد، اگر این طور باشد شما باید بگوئید بچه را کشته و اصلاً دیه ای ندارد. برای اینکه بچه اصلاً نان آور نبوده، جنین دیه ندارد، پیر مرد و یا پیر زن دیه ندارد، آدم های بیکار جامعه هم دیه ندارند، برای اینکه نان آور نیستند. اصلاً بحث دیه بر پایه نان آوری نیست تا ما عدل را با آن مقایسه کنیم، بحث دیه، خون بهاست. قبل از اینکه اسلام بیاید بحث آن مطرح بوده است، خون بهای یک انسان را همان طور که در روایت آمده _ حدیث (۴) از باب (۱) از ابواب دیات النفس (وسائل الشیعه/ج ۱۹، ص ۱۵۱) _ حضرت عبدالمطلب صد شتر قرار داد و بعد سنت شد. خون بها قبل از اسلام هم بوده، اصلاً می گویند دیه از ماده منع و عقل است برای جلوگیری از مردم کشی و جبران خسارت است. اصل در قصاص، مقابله به مثل است، یادتان باشد از اشتباهات است که می گویند اسلام دستور آدم کشی می دهد و می گوید آدم بکشید. نه اسلام در آدم کشی مقابله به مثل دارد، نه آدم کشی بعلاوه با فرض اینکه صاحبان خون می توانند عفو کنند. زنی اگر آمد مردی را کشت او را می کشند و چیزی هم نمی دهند چگونه است که در یک جرم هماهنگ، یکجا می توانند هم بکشند و هم باید پول بدهند و یکجا می کشند ولی پول نمی دهند این خلاف النفس بالنفس است، خلاف عدل، خلاف آیات نفی ظلم است.

آیا شما این مسئله را با توجه به اینکه سالها دادستان کل کشور بودید مطرح کردید؟

خیر، هیچ ربطی به آن ندارد. همیشه اوضاع حوزه علمیه این بوده، اشکال می کنند ما جواب می دهیم. تمام علم کلام ما، تمام اشکال و جوابهای ما در فقه همین است. این را این طور بگوئید زیرا با این نوع بحث ارزش فقه از بین می رود. هر دانشگاه و هر حوزه علمیه پویایی باید وقتی اشکالی شد برایش جواب پیدا کند.

پس نسبت جفای ظلم و عدل که شما مطرح می کنید در برابر روایاتی که طبق مسلک سنتی حجت هستند چیست؟

این هم سنت است. خود سنت این است.

اما مخالف عدل بود...

این را خود ائمه به ما گفتند نه اینکه خلاف سنت است.

در سنت حوزه ها اجماعی که وجود دارد می گوید آیات با سنتی که حجت شرعی است قابل تخصیص و تقلید است.

خود حوزه ها بنا بر این دارند که روایات خلاف قرآن را کنار بگذارند، این فقه ماست.

اما وقتی با روایات تخصیص می زنند ...

خوب، شما دارید وارد بحث تخصصی می شوید و اینها جواب دارد. جواب این است: لسان بعضی از عموماً آبی (از تخصیص خوردن ابا دارد) از تخصیص است. یک قاعده این است که برخی از موارد قانونی آبی از تخصیص است مثلاً به قسم یاد شده باشد، لحن قانونی لحن تندی باشد. شما این لحن « و لكم في القصاص حياة يا اولی الالباب» (بقره/۱۷۹) این قابل تخصیص نیست، در مقابله به مثل حیات بشریت تأمین می شود. این از اصولی نیست که بشود به آن قید زد، النفس بالنفس از جملات قرآن است (مائده/۴۵) به همه این مسائل توجه شده است.

۱- روایات خلاف قرآن حجت نیست.

۲- بنده این روایات را خلاف النفس بالنفس می دانم، خلاف نفی ظلم می دانم.

۳- لسان این گونه آیات آبی از تخصیص است.

۴- آیات قرآن معروف است و می شود به روایت تخصیص بخورد. این را بنده هم تا حدی قبول دارم، اما بحث این است که اینها آبی از تخصیص است ما طلبه ها می گوئیم (حفظت شیئاً و غاب عنک شی) شما مطمئن باشید ما همه این مسائل را در بحثهای تخصصی گفته ایم جواب شما هم یک کلمه است، این آیات آبی از تخصیص است.

پس طبق این مبنایی که شما اشاره می کنید خیلی از مسائل هم شامل این موارد می شود.

هیچ نداریم، حتی یک مورد هم نداریم، هر جا باشد نشان می دهیم، البته که ما احکام خلاف عدل و مشابه مسئله قصاص مرد به زن گفته اند، اما اشتباه گفته اند ما در هیچ کجا یک حکم خلاف عدل نداریم.

ببخشید منظورم این است که مشابه این موارد هم داریم...

کجا؟

مثلاً در مورد شهادت زن...

آن را هم بنده بحث می کنم. شهادت زن، در باب طلاق و یکی دو مورد آمده، شهادتش حجت نمی باشد و ما پیش از این در رابطه با شهادت زن در درس خارج، کتاب الشهادت شاید ده روز بحث کردیم ما در آنجا هم شهادت زن عادل به حسب اصل را مثل شهادت مرد عادل دانستیم و اصل را بر آن قرار دادیم، مخصوصاً در امور مربوط به زنان، در باب شهادت زنان در امور مربوط به خودشان از مردان مقدم شده است آنچه در قرآن آمده مربوط به مردی است که ذیل آیه علت آورده است «العله تخصص کما انها تعمم».

ما آن آیه را در مورد خودش اختصاص دادیم و در غیر آن مورد حسب روایات نظر دادیم که شهادت زن و مرد مساوی است. اما در باب حدود که در آنجا اصل بر چشم بستن است گفتیم اصلاً شهادت هزاران زن هم قبول نیست، چه رسد به چهار تا یا شش تا و یک مرد. بحث حدود موضوع دیگری است. باب حدود و باب امور عرضی. در امور عرضی اگر سه مرد عادل نظر دادند، چهارمی نیامد، چکارشان می کنند؟ هر یک هشتاد ضربه شلاق می خورند. این شلاق مصلحتی است. این خروج از عدالت نمی آورد، ما چه کنیم که اسلام را در بحرانی قرار داده ایم که نمی توان از آن گریخت. اسلام طوری جلوی این موارد را می گیرد که حتی شاهدان هم که برای شهادت می آیند خیلی با وسوسه بیایند.

ما شهادت چهار زن را به جای دو مرد در باب حدود قبول نکردیم یعنی آیین دادرسی اش برای حفظ آبرو و مسائل عرضی بسیار مضیق است و باید تفسیر مضیق شود و همین معنا از روایات و فتاوا استفاده می شود. آنجا تازه دو مرد هم فایده ندارد و چهار

مرد می خواهد. اما شهادت زنها را قبول نکردیم، چون همان گونه که بیان شد باب حدود باب درء و تخفیف است و بنا بر چشم پوشی و عدم ثبوت است. اما در سایر جاها گفتیم شهادت زن و مرد مثل هم است .

در باب طلاق همین امسال تابستان بحث کردیم که طلاق در دست مرد است، اما اگر زن کراهت دارد از زندگی با مرد، گفته ایم خلع بر مرد با بذل همه مهر واجب است .

بنده یک حکم خلاف عدل در اسلام نمی یابم و تبعیض وجود ندارد. یکجا تفاوت است که آن هم درست است و عین عدل است که نمی توانیم و نباید انکارش کنیم. در ارث فقط و فقط نص قرآن است و ما باید پی ببریم اما در سایر موارد عین عدل است. ارث پسر دو برابر ارث دختر است و عین عدل است. در این شرایط اگر سهم زن بیشتر از مرد نباشد، برابر است. از نظر اسمی یکی دو تومان می برد یکی یک تومان اما رسمی هر دو ۱/۵ تومان می برند در تفسر علامه طباطبایی نیز این امر آمده است.

لطفاً در مورد بحث ارث بیشتر توضیح دهید؟

بنده معتقد هستم حسب نص قرآن و ضرورت فقه اسلام ، چاره ای هم نیست و باید معتقد باشیم عقل و عدل هم می گویند و باید معتقد باشیم که در باب ارث، ارث پسر دو برابر ارث دختر است و سهم مرد هم بیش از سهم زن است و این عین عدل و عقل است و از احکام بلند اسلام است.

چرا؟

ریشه حرف متعلق است بر علامه طباطبایی که در تفسیر المیزان ذیل آیه « فَلِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِيَيْنِ » (نساء/۱۷۶) بیان بنده و تقریر بنده با ترجمه آزاد این است. کل ثروت دنیا را سه دلار فرض کنید، کل جمعیت دنیا را هم یک مرد و یک زن فرض کنید دو دلار را می دهیم به پسر و یک دلار را می دهیم به دختر، الان از نظر اسمی پسر دو برابر دختر دارد این مرد باید ازدواج کند باید مهر تعیین شود.

یعنی اگر در عقدی زن و مردی احساساتی شوند و بگویند ما می خواهیم اوج ازدواج را داشته باشیم و مهر ندهیم اسلام این نوع ازدواج را باطل می داند. یعنی اوج احساسات را غلط می داند. حتماً باید مهر داده شود، منتها می توانند بگویند مهر را بعد تعیین می کنیم. چون غرر در باب نکاح مهر منعی ندارد، اما حسب مذهب شیعه نکاح به شرط عدم مهر، عقد باطل است.

پس مقداری از اموال را به این ترتیب به زن می دهد و بنده قبول ندارم که مهر نباید از مهر السنه تجاوز کند و اینکه مهر السنه مستحب است مهر حسب روایات در اختیار زن و مرد است. حالا اگر زن خوب در جامعه ارزش پیدا کرده باشد نیاز مرد مبرم شده باشد و جلوی فساد را گرفته باشند از این ۱/۵ دلار یک مقداری را باید به عنوان مهر به زن بدهد، حالا که الحمدلله مهر سنگین شده و به این دلیل است که زنها با خدمات امام سلام الله علیه به دانشگاهها راه پیدا کرده اند و ارزش پیدا کرده اند. منتها حالا اشکال می کنند که ازدواج به هم خورده، نه، ازدواج را مسائل دیگری به هم زده است.

خوب مرد باید خرج پدر و مادر و اولادهای بعدی را هم بپردازد. یک مقدار از پول هم اینجا خرج می شود، می آیند و زندگی مشترک تشکیل می دهند آن دو دلار داشت و این یک دلار . زن یک دلار را می گذارد جایی که درآمد داشته باشد (در بانک یا در مشارکتهای ۱۵ درصدی) درآمدش مال خودش است و مرد حق ندارد پول را از او بگیرد . پس درآمد یک دلار مال خودش در آمد یک دلار مرد هم مال خودش . مرد با یک دلار باقی مانده کار می کند و پول در می آورد و آن را خرج زندگی می کند، نفقه زن هم به عهده مرد است پس زن هم در درآمد مرد شریک است. حداقل در نیمی از درآمد شریک می شود.

به نظر شما در خانواده ای که زن و مرد در خارج از خانه به کار اشتغال دارند ، باز هم مرد باید نفقه زن را بدهد؟

آری، نفقه دادن مرد به زن در زندگی مشترک و ازدواج، یک تکلیف و هم حق که به عنوان حق و تکلیف زوج است و ربطی به کار نکردن و کار کردن زن در خارج یا داخل خانه ندارد، جان مالکیت درآمد است و زن در آن شریک می شود. پس از نظر مالکیت یا این دو برابرند یا زن استفاده اش بر مرد می چربد و این عین عدل است و این در جامعه ای مطرح شده که امروزه من برابری حقوق را مطرح می کنم و عده ای آن را بر نمی تابند. اسلام در این شرایط برابری را قائل شده است و نیمی از کل موجودی را به زن بخشیده است و بلکه بیشتر از نیم، چون مرد باید کار هم بکند چک و سفته هم بدهد زندان هم برود.

پس همان طور که علامه طباطبایی هم گفته اینجا برابری حفظ شده و در واقع مردها باید به قانون ارث اعتراض کنند و بگویند چرا سهم ما را دو برابر قراردادی، سهم ما را باید بیشتر قرار می دادی. اسمی دو برابر است اما رسمی برابر.

بنابراین، به نظر بنده در اسلام هیچ حکمی ظالمانه نیست، هیچ تبعیض نژادی، جغرافیایی، مذهبی و ملی در حقوق اجتماعی نیست. بنده معتقدم اگر غیر مسلمان به دست مسلمان کشته شود این غیر مسلمان که محترم است و مقابله به مثل می کنیم، قطع نظر از مذهب می گوئیم یک جان در برابر یک جان. البته در این مورد روایت هم وجود دارد و مثل بحث دیه نیست که فتوا دادن در آن مشکل باشد. یادتان باشد قصاص، یعنی مقابله به مثل و این عین حقوق بشر است. ما نمی گوئیم اعدام کنید می گوئیم مقابله به مثل کنید، هندوانه خورده، تب و لرزش را هم بچشد، می تواند هم عفو کند. شما فرهنگ جامعه را بالا ببرید که آدم کشی نباشد و به او بگوئید درست است که او کشته اما تو بیا عفو کن، هر چقدر پول بخواهی می دهم. کجای این خلاف حقوق بشر است؟ قصاص در اسلام زیباترین حکم است، ارث عالی ترین حکم است و به نظر بنده و با متد های فقهی و فقه صاحب جواهری و شیخ انصاری و فقه امام امت تبعیض و تفاوت اصلاً وجود ندارد.

وقتی حضرت امام به عنوان یک کارشناس علمی در مورد من فرمود «من حظّ می بردم از معلومات ایشان» با پشتوانه لطف امام و با پشتوانه بیمه بعدی ایشان دیگر نمی توان از نظر علمی در مورد من گفت، صانعی بلد نیست، صانعی ملأ نیست، می توان چیزهای دیگر گفت، اما این را نمی توان گفت، این تعریف نفس نیست، این را می گوئیم برای خدمت به اسلام.

امام فرموده اند «من آقای صانعی را مثل یک فرزند بزرگ کرده ام. این آقای صانعی وقتی که سالهای طولانی در مباحثاتی که ما داشتیم تشریف می آوردند ایشان، بالخصوص می آمدند با من صحبت می کردند و من حظّ می بردم از معلومات ایشان. و ایشان یک نفر آدم برجسته ای بین روحانیون است و یک مرد عالمی است.» (صحیفه امام، جلد ۱۷، صفحه ۲۳۱)

شما فرمودید اگر پدر فرزندش را بکشد و قصاص نشود از احکام عالی اسلام است.

شما امروز می بینید دنیا با کشتن مخالف است. من با همین منطق جواب می دهم. حالا که دنیا با اعدام مخالف است، اسلام آمده اعلام کرده که در برابر کشتن فرزند، پدر قصاص نمی شود و با این حکم هیچ کاری نمی توان کرد.

پس چطور «من و لکم فی القصاص حیاة» تخصیص خورد؟

خیر، این مسئله اصلاً تحت این مورد قرار نمی گیرد، آن مورد مربوط است به دعوای، و جدل و جدالهایی که بین افراد روی اغراض شخصی پیش می آید نه در مثل جایی که پدر قاتل است، با قصاص قاتل نمی توان جلوی آدم کشی را بگیریم، این ربطی به پدر و فرزند ندارد. پدر با همه عواطفش آمده پسرش را کشته. اصلاً «ولکم فی القصاص حیاة» از این گونه قتلها انصراف دارد نه اینکه تخصیص خورده، چون پدر و مادر دنیای عاطفه هستند آمده در عین حال زده بچه اش را کشته. اولاً تعزیر می شود سخت ترین تعزیرات، شما او را در زندان نگه دارید و هر روز صد ضربه شلاق بزنید اسلام ابایی ندارد. تعزیر تا جایی که بتواند جلوگیری کند و فردا پدرها پسرانشان را نکشند. قصاص مقابله به مثل را نیاورده چون اینجا دنیای عواطف است. به نظر من که قائل به تساوی هستم در این موارد مادر هم قصاص ندارد، زیرا عاطفه اش نسبت به فرزند بیشتر است. یادتان باشد که من مادر را هم بعد از فوت پدر قیم قهری می دانم، مادر قیم قهری است نه پدر بزرگ، پدر بزرگ در مرحله بعد قرار می گیرد.

به هر حال آمده و گفته پدر تعزیر می شود حکومت ها و قانونگذاران ببینند راه را یاد بگیرند، اگر بعضی پدر ها دارند جنایت می کنند مجازات تعزیری را سنگین تر کنند. این قانون اسلام از آمار اعدام کم کرده و جواب دیگر این است که آیه قصاص از اینجا انصراف دارد، اعتبار هم دارد من شاید حدود صد ساعت روی مباحث قصاص مطالعه کردم و بیش از دو ماه وقت صرف کردم.

پس به عقیده شما در تمامی حقوق، زن و مرد برابرند ، جز در ارث که شکل برابری فرق دارد.

در حقوق اجتماعی، بله مثلاً طلاق دست مرد است، یعنی مرد هر وقت بخواهد مهر را می پردازد و طلاق می دهد، زن مرد را نمی خواهد مهر را می بخشد و طلاق خلع می گیرد. فقهای ما وعده ای دیگر مثل شیخ الطایفه فتوا داده اند به وجوب خلع برای مرد، من هم این فتوا را پذیرفته ام. اگر هم خودش طلاق نداد، محکمه ولایت بر شوهر دارد زن را رها می کند که برود، تازه بائن هم باشد. اگر شما نظرتان این است که زن هر وقت خواست طلاق بگیرد، پول را هم داشته باشد و مهر را هم بگیرد که این خلاف دموکراسی برای مرد بیچاره است، چون نتیجتاً زن ندارد و مهر هم داده، مرد هم هر وقت زن را نمی خواهد مهریه را می پردازد و زن رها می شود. پول را بپرداز زن را طلاق بده، ما معتقدیم به متابعت به سیاق عقد زن هر وقت ناراضی است به مرد می گوید مهریه ام را می دهم من را طلاق خلع بده، اگر مرد قبول کرد که بهتر، اگر قبول نکرد محکمه این کار را می کند.

هر طلاق و شهادت (جز در موارد خاص) هیچ کجا تبعیض و تفاوت ظالمانه وجود ندارد و تفاوت در باب ارث عادلانه است.

پس در فقه اسلامی هیچ تفاوت و تبعیضی وجود ندارد، اما قوانین ما به این شکلی که شما مطرح می کنید نیست.

من قانون را کاری ندارم ، با همان روش فقهی که امام فرمود، امام در وصیت نامه سیاسی خود فرمود تحقیق بر تحقیقات اضافه می شود.

اگر قانونگذاران فتوای مشهور را نوشتند باید جوابگو هم باشند. جوابگوی تبعیض و بقیه موارد. و لابد فکر جواب هم نموده اند خداوند به همه ماها توفیق خدمت به اسلام و فقه اسلام را بیش از پیش عنایت فرماید و ما را جزو دوستداران و علاقه مندان به اهل بیت عصمت و طهارت لاسیما فاطمه زهرا سلام الله علیها قرار دهد والسلام علیکم و علی من اتبع الهدی.

تاریخ: ۱۳۸۱/۹/۱۲